

جهان بینی و سوالات اساسی زندگی

این روزها کمتر کسی به دنبال گزینش آگاهانه یک جهان بینی است، معمولاً بسیاری جهان بینی خاصی را به ارث برده اند و این در حالیست که خیلی‌ها اصولاً از داشتن یکی بیخبرند! ولی چه از جهان بینی مان با خبر باشیم یا اصلاً به آن نیندیشیم، از طریق آن جهان بینی است که مانند عینکی به جهان نگاه میکنیم و سایه اش بر کل زندگیمان از جزیی ترین امور گرفته تا موارد کلان سنگینی می‌کند.

متأسفانه همانطور که در طول روز اندکی به عینکمان نگاهی می‌اندازیم؛ به ندرت خود جهان بینی مان را زیر ذره بین عقل و استدلال می‌بریم تا آن را بدقت ارزیابی کنیم؛ تا اینکه حادثه‌ای ناگوار در زندگی ما یا زندگی عزیزان و اطرافیانمان رخ می‌دهد و آن وقت است که سوالات بسیاری مانند رگبار مسلسل در ذهن‌ها می‌خورند و اغلب بی‌جواب!

یادآوری این نکته ضروریست که جهان بینی ما تنها موضوع ذهنی نیست بلکه از مرزهای فکر عبور کرده وارد حریم اراده و احساس میشود و اخلاق و کردار ما را رقم می‌زنند. تا به خود می‌جنبیم و اهمیت آن را در می‌یابیم ۵۰، ۶۰ یا ۷۰ سالمان است و چنان‌تار و پود زندگی مان را اشباع کرده است که می‌مانیم ما و این جهان بینی مان، تک و تنها در تاریکی شب، مات و مبهوت در جستجوی پاسخ‌هایی به سوالاتی عمیق در خلوت ذهنمان، گاهی روی چرخ دستی اورژانس بیمارستانی، گاهی در تنهایی طلاق، گاهی در سوگ عزیز از دست رفته، یا گاهی در انتظار مرگی زودرس...

توجه کنید که معمولاً این سوالات لااقل در ابتدا با چرا؟ شروع می‌شوند. چرا هایی که گویی اغلب جوابی برای آنها وجود ندارد یا جوابی که ما را قانع سازد وجود ندارد! در نتیجه برای خاموش کردن صدای فریاد این سوالات مانند کودکی که از ترس هیولا های ذهنی خویش سر خود را زیر ملحفه پنهان می کند خود را با هزار و یک چیز مشغول میسازیم اما متأسفانه در لحظه ای که مجدداً سرمان را از زیر ملحفه کار، مطالعه، سرگرمی، مسافرت... در می آوریم صدای فریاد گوشخراش این سوالات باز در گوش می پیچد. اما چنین سوالاتی بار احساسی فوق العاده ای دارند و مانند شئی باردار که هر بار دستمان به آن میخورد شوک الکتریکی شدیدی به کل بدنمان وارد میشود ما را بی قرار میسازند. سوال هایی که در لابلای فریاد این چرا ها (که معمولاً در مورد چرایی وجود شر و بدی، درد و تراژدی در این جهان است) ما را به مقصدی بهتر رهنمود خواهند ساخت، سوالات منطقی هستند که کم و بیش قابل تحلیل و غور رسی اند و اگر بتوان جواب هایی نسبتاً منطقی و معقول برای آنها یافت آنگاه آرامشی دلپذیر به زندگیمان می بخشند و همچون آسمانی پر ستاره تاریکی ذهن و ضمیر مان را غرق در روشنایی، زیبایی و ثبات خواهند ساخت!

این سوالات عبارتند از:

- ۱- من از کجا آمده ام؟ (منشأ و مبدا)
- ۲- من چه هستم؟ ماهیت من چیست؟ (ماهیت)
- ۳- هدف و مقصود من در این جهان چیست؟ (معنی و مقصود)
- ۴- من چگونه باید زندگی کنم؟ آیا درست و غلط یا خوب و بدی در این جهان وجود دارد؟ (اخلاق)

۵- مقصد من کجاست؟ آیا سرانجامی برای این سفر زندگی وجود دارد؟ (سرانجام و مقصد)
دقت کنید که عمدا سوالات به صورت "اول شخص مفرد" مطرح شده اند؟!

چونکه جهان بینی ما پیش از آن که جهانی ، کلی و جمعی باشد فوق العاده شخصی است؛ باز توجه کنید سرنوشت زندگی من و تو (که بینهایت ارزشمند است) به این جهان بینی بستگی دارد!